

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: مسئله ۸۱، جهت پنجم، فقد بعضی شرایط

بحث ما در مسئله ۸۱ بود که فرمود (هذا إذا لم يكن فقد الشروط مستندا إلى ترك المشي و إلا استقر عليه كما إذا علم أنه لو مشى إلى الحج لم يمت أو لم يقتل أو لم يسرق ماله مثلا فإنه حينئذ يستقر عليه الوجوب لأنه بمنزلة تفويت الشرط على نفسه و أما لو شك في أن الفقد مستند إلى ترك المشي أو لا فالظاهر عدم الاستقرار للشك في تحقق الوجوب و عدمه واقعا هذا بالنسبة إلى استقرار الحج لو تركه و أما لو كان واجدا للشروط حين المسير فسار ثم زال بعض الشروط في الأثناء فاتم الحج على ذلك الحال كفى حجه عن حجة الإسلام إذا لم يكن المفقود مثل العقل بل كان هو الاستطاعة البدنية أو المالية أو السربية و نحوها على الأقوى)^۱

این جهت پنجم در این مسئله است که منعقد شده بود برای بیان بقای شرایط استطاعت و استقرار حج در صورت ترک حج، که در این جهت پنجم می فرماید فقد شرایط، اگر قبل از تمام اعمال و در اثناء، بخودی خودش باشد کشف می شود که وجوب از اول نبوده است اما اگر فقد استطاعت مستند به این باشد که حج را ترک کرده است اگر به حج می رفت، مثلاً مالش به سرفت نمی

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۲، ص: ۴۶۹-۴۶۸

رفت و این که به حج نرفت و در همین حین مالش را دزدیدند که این تلف مستند به ترک مشی است اگر عامداً عالمماً باشد یعنی میدانسته اگر به حج نرود مالش دزدیده می شود و اگر برود مالش حفظ می شود این جا وجوب بر ذمه اش مستقر می گردد زیرا که مستطیع بوده است و خودش آن را تفویت کرده است و استطاعت با ترک عمدیش تفویت شده است که این اتلاف عمدی استطاعت، رافع وجوب نیست و حج بر او مستقر میشود زیرا فرقی نیست در اینکه تفویت استطاعت یا اتلاف آن پس از حصولش به فعل باشد و یا به ترک.

اما اگر شک داشته باشد و احتمال میدهد که اگر به حج هم میرفت مالش دزدیده می شد در این صورت حج بر او مستقر نمی شود که می فرماید **(فالظاهر عدم الاستقرار للشك في تحقق الوجوب و عدمه واقعا)** یعنی اگر شکش اینگونه باشد که آیا واجد استطاعت بقائی فی نفسه بوده یا خیر ، اصل تحقق وجوب بر ذمه این مکلف واقعاً مشکوک است و در نتیجه استقرار حج بر او مشکوک می شود و شبهه موضوعیه آن است.

خداشه برخی از علماء: برخی از بزرگان در اینجا اشکال کرده اند که این حرف صحیح نیست بلکه این جا حج مستقر می شود و این تفصیل تمام نمی باشد ؛ در ردّ آن تعابیرات مختلفی دارد یکی این که مقتضای اصالة السلامة و اصالت بقا قدرت بر حج آن است که وجوب بر او فعلی بوده است پس موضوع استقرار ثابت می شود؛ درست است که وقتی به حج نرفت مال تلف شد ولی حدوثاً قدرت بر این را داشته که برود و اصالة السلامة یا استصحاب

بقا قدرت می گوید حکم فعلی است و این قدرت به تفویت خودش از بین رفته است و قدرتِ رفع شده به تفویت، رافع استقرار نیست.

تعبیر دیگر این که شک مذکور بر مکلف منجز است و مکلف به مجرد احتمال این که اگر به حج برود مالش تلف می شود، نمی تواند به حج نرود بلکه تا علم پیدا نکرده است که قادر بر حفظ استطاعتش نیست باید به حج برود و این شک در قدرت است که منجر است و اینجا کسی قائل نیست که نباید برود و این احتمالات کالعدم بوده و عذر نیست پس مشمول ادله وجوب حج و استقرار آن - اگر مستطیع بدون عذر به حج نرود - می شود . علی ای حال حاشیه زده اند که در فرض دوم هم وجوب حج ثابت می شود.

اشکال : این بیان قابل مناقشه است اما اصالة السلامة - که اصل عقلائی است و در صورتیکه کسی آن را قبول کند - در جایی جاری است که مال تلف نشده باشد اما در اینجا بالاخره این مال تلف شده است و اگر زرفت و مال از بین رفت و شک داشت که آیا اگر می رفت هم آن مال تلف می شد یا خیر ، باز هم عقلا در اینجا اصالة السلامة تقدیری جاری می کنند ؛ این معلوم نیست بلکه بعید است.

نسبت به استصحاب بقاء قدرت هم **اولاً:** این استصحاب تعلیقی است به این نحو که اگر می رفت قدرت و استطاعتش باقی می بود زیرا ما شک داریم که اگر می رفت باز هم قدرت باقی بود یا نه و این معنایش این است که ما استصحاب تعلیقی جاری کنیم در

حالیکه استصحاب تعلیقی آن هم در موضوعات قطعاً جاری نیست. **ثانیاً:** بر اصل استطاعت بقاء قدرت اشکال شده است زیرا که استطاعت بر حج در زمان خودش که استقبالی است شرط است و باید وجود داشته باشد یعنی این استطاعت مضاف به واجب معلق و استقبالی است و حدوثاً هم باید مضاف به آن باشد که اگر واقعا استطاعت بر آن در زمان قبل از حج رفع می شد این استطاعت از اول هم بر واجب معلق نبوده است نه این که فعلی بوده و بقاء رفع شده باشد چون استطاعت مضاف به ذات عمل و در هر زمان نیست بلکه مضاف به عمل در زمان آینده است و مثل قدرت بر نماز در اول وقت نیست که قادر بر نماز در آن اول بوده و اگر شک کند در آنات دیگر این قدرت باقی است یا نه می شود آن را استصحاب کرد که البته در آنجا هم اشکال دیگری وارد است که در جای خودش گفته شده است.

خلاصه: در استطاعت و قدرت بر واجبات معلق این گونه است که لازم است که مکلف بر فعل مقید به آینده قادر باشد تا این که مستطیع باشد که اگر واقعاً نسبت به آن زمان استطاعت نداشت کشف می شود که استطاعت از ابتدا هم نبوده است و حدوث استطاعت مشکوک گردیده و شک ساری می شود که مورد استصحاب نیست و در این گونه موارد استصحاب بقاء قدرت جاری نیست و لذا این هم اشکالی است بر جریان استصحاب قدرت در این موارد.

اما استدلال دیگر ایشان که نفس احتمال بقاء قدرت و استطاعت منجز است چون که عقلاً شک در قدرت منجز است و به احتمال

این که شاید اگر به حج برود مریض می شود و یا استطاعتش رفع می شود ، نمیتواند حج را ترک کند بلکه باید بر امتثال واجب اقدام کند و این شک بر قدرت بر امتثال است و روایات (من اهل و سوف بلا عذر و لم یحج الی ان مات فقد ترک شریعه من شرایع الاسلام و مات یهودیا أو نصرانیاً) این را هم می گیرد چون که احتمالش عذر نبوده است بنابر این مکلف به استقرار حج است چون وجوب حج بر او منجز بوده است و در ترکش معذور نبوده و مشمول این روایات است.

نقد مطلب : این مطلب که ظاهراً اصل استدلال ایشان تکیه به این نکته است قابل قبول نیست اما بنا بر مبنای ایشان و مرحوم سید که استقرار وجوب حج پس از ترک در سال استطاعت، وجوب دیگری است و وجوب اول ساقط شده است طبق این مبنا شک در استقرار ، شک در تحقق موضوع وجوب دوم است چون موضوع این وجوب دوم ، فعلیت وجوب اول است بر مکلف واقعاً _ نه ظاهراً و یا عقلاً _ و لذا در جهت اول گفته شد گرچه رفتن به حج بر مکلف واجب بوده ظاهراً یا عقلاً ولیکن چون که ظاهری بوده بعد که کشف خلاف می شود استقرار حج ثابت نمی شود زیرا که موضوع استقرار وجوب واقعی است و در اینجا هم همین گونه است .

این که گفته شد ظاهر روایات تسویف این است که اگر عذر نداشت حج بر او مستقر است مقصود از آن ، عذر از فعلیت وجوب واقعی است نه ظاهری و لهذا در اینجا هم اگر بعداً معلوم شود که اگر به حج می رفت باز هم استطاعتش مرتفع بود قطعاً حج بر او مستقر نمی شود با این که منجزیت بوده است .

بنابراین مطلب مذکور طبق مبنای ایشان قابل قبول نیست بلکه نسبت به وجوب جدید که در موضوع و شبهه موضوعیه است برائت عقلی و شرعی جاری است و این منافات ندارد با این که در زمان و سال استطاعت رفتن به حج بر مکلف منجز بوده است.

اینکه گفتند روایات تسویف بدون عذر شامل او می شود صحیح نیست بلکه ظاهر روایات هم این است که باید وجوب واقعی و قدرت بر حج بر او فعلی باشد و مکلف وجوب واقعی را دفع و اهمال کند و این مشکوک بوده و شبهه در آن موضوعیه است که مجرای اصول مؤمنه شرعی و عقلی است و مقصود از دفع حج بلا عذر یعنی عذر واقعی نداشته باشد زیرا که در صدر، فعلیت کامل قدرت و استطاعت فرض شده است پس از روایات استفاده نمی شود که مقصود از عذر اعم از عذر واقعی و ظاهری است و الا در سایر موارد که گذشت هم باید آن را قائل شد و در اینجا هم حتی اگر بعدا ثابت شود که استطاعت علی تقدیر رفتن هم نمی بود بازهم بایستی قائل به استقرار شد که یقینا چنین نیست، و این مطلب بنابراین که استقرار به امر جدید است روشن است.

اما اگر گفتیم که به همان امر اول است زیرا که وجوب بر جامع حج یک مرتبه در عمر است و همچنین در سال استطاعت از باب فوریت است که واجب دیگری است پس مکلف اگر فردی از جامع را ترک کرده است رافع وجوب فرد دیگر نمی شود طبق این مبنا می توان گفت وجوب جامع چون که منجز شده است و شک در قدرت بر آن در سال استطاعت داشته است و حالا قادر بر فرد دیگر آن است پس آن تکلیف بر او منجز بوده و هست زیرا که این همان

وجوب منجز است و وجوب دیگری نیست و لیکن طبق این مبنا هم می تواند گفت که شک نسبت به استقرار وجوب حج منجز نیست.

اما نسبت به استطاعت مالی چون که استطاعت مالی به معنای بقای ملک زاد و راحله است نه قدرت عقلی، شک در آن، شک در موضوع است نه قدرت عقلی که منجز است و این که در زمان اول این احتمال منجز بوده است به جهت احراز بقای مال و یا احتمال امکان حفظ و عدم تفویت آن است که عقلاً منجز است و این دو، هیچ یک پس از تلف مال نسبت به استطاعت از ابتدا موضوع ندارد.

اما اگر نسبت به استطاعت بدنی و سربی قائل شدیم که آنها نیز شرط شرعی است و بمعنای صحت و تخلیه سرب فعلی است که بیش از قدرت عقلی است باز هم مانند استطاعت مالی خواهد بود.

همچنین اگر قائل شدیم که همان قدرت عقلی است باز هم در اینجا و پس از برطرف شدن آن استطاعت در فرض نرفتن به حج و شک در این که آیا اگر می رفت هم مرتفع می شد یا نه اصل برائت جاری است نه اشتغال و منجزیت عقلی، زیرا که آن شک در قدرتی منجز است عقلاً که شک در قدرت فعلی بر امثال باشد یعنی جایی که اقدام فعلی بر امثال لازم است اگر قدرت باشد نه مانحن فیه که شک در وجوب قدرت در زمان سابق است که فعلیت آن شرط در بقای آن وجوب است.

به عبارت دیگر: نسبت به استقرار، فرض بر این است که قدرت و

استطاعت بدنی و سربی را داراست ولیکن شک در اصل فعلیت وجوب حج سابقاً است تا این که باقی باشد زیرا که در زمان و سال اول شک در فعلیت استطاعت شده است و این چنین شک در قدرت نسبت به بقای وجوب شک در قدرت - که عقلاً منجز است - نیست بلکه شک در موضوع و فعلیت تکلیف است.

حاصل این که آنچه که منجز است عقلاً این است که مکلف نمی تواند در زمان امثال بمجرد احتمال عدم قدرت متوقف شود و حرکتی نکند بلکه عقلاً باید اقدام کند و اداله برائت و ترخیصات شرعی هم شامل این نحو شک نیست ولی ما نحن فیه این چنین نیست و مشمول اطلاقات اصول مرخصه است.

سپس در ذیل می فرماید (و أما لو كان واجدا للشرائط حين المسير فسار ثم زال بعض الشرائط في الأثناء فأتى الحج على ذلك الحال كفى حجه عن حجة الإسلام إذا لم يكن المفقود مثل العقل بل كان هو الاستطاعة البدنية أو المالية أو السربية و نحوها على الأقوى) یعنی اگر به حج رفت ولی در اثنا حج بعضی از شرایط از بین رفت و مع ذلك حج را به اتمام رساند می فرماید اگر آنچه زائل شده است مثل شرط عقل و عدم اغماء و امثال آن باشد کشف می شود که حج از اول واجب نبوده است و اما اگر شرط استطاعت مالی، بدنی و یا سربی است حج او کفایت می کند و مجزی است و این مسئله به عنوان زوال استطاعت مالی در مسئله ۲۹ مفصل بحث شد که اگر مالش در اثناء تلف شد آیا حجش مجزی است یا خیر در اینجا استطاعت سربی و بدنی را هم اضافه کرد در آنجا فرمود اگر تلف مال بعد از تمام حج و قبل از

عود باشد بعید نیست که مجزی باشد و اگر در اثنا باشد و هنوز عمل تمام نشده بود که مثلا مالش را دزدیدند و استطاعت مالیش رفع شد و حج را تمام کرد (یمكن القول بالاجزا) در این جا همین فرض دوم را فرض کرده است و فتوا داده است به این که اقوی اجزاء است که ما در آنجا مفصلا بحث کردیم و تفصیل و وجوهی را ذکر کردیم که باید به آنجا مراجعه شود.